

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۲۰

## تحلیل عرفانی مثنوی المعنویه الخفیه اثر ابراهیم گلشنی بردعی - سده نهم هجری

اکرم کشفی<sup>۱</sup>

احمدرضا یلمه‌ها<sup>۲</sup>

### چکیده:

مثنوی المعنویه الخفیه یکی از گنجینه‌های ادب فارسی و در نوع ادب عرفانی - تعلیمی است که با وجود تلاش سودمند محققان و پژوهشگران در معرفی و شناخت آثار خطی بزرگان، این اثر تاکنون ناشناخته باقی مانده است. این منظومه، در سال ۹۲۲ هجری، توسط ابراهیم گلشنی بردعی، در قالب مثنوی سروده شده و با نام عرفانی «المعنویه الخفیه» و در حدود ۴۰ هزار بیت قابل بررسی است. این اثر ارزشمند ادبی عرفانی، با اشعاری در وصف نی شروع شده و سپس شاعر به مانند مولانا و به سبک حکایت در حکایت و استفاده از تمثیل و داستان، به شرح و بیان مضامین و مفاهیم عرفانی‌مورد نظر می‌پردازد.

سراینده با آگاهی از علوم عقلی و نقلی و اصول تصوف و تسلط بر زبان عربی، توانسته است نکات و مفاهیم عرفانی را با زبانی ساده و روان و به دور از تکلفات و صنایع ادبی و آرایه‌های فنی پیچیده، بیان نماید و به تعلیم آن مبادرت ورزد. این پژوهش سعی بر آن دارد که ضمن معرفی مختصر این دست نوشته ارزشمند ادبی، به تحلیل برخی از مضامین عرفانی آن بپردازد.

### کلید واژه‌ها:

عرفان، گلشنی بردعی، مثنوی معنوی، سده نهم هجری، المعنویه الخفیه.

---

<sup>۱</sup> - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران.

<sup>۲</sup> - استا دزبان و ادبیات فارسی و عضو باشگاه پژوهشگران جوان و استعدادهای درخشان، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران. نویسنده مسئول: ayalameha@yahoo.com

## پیشگفتار

عرفان اسلامی طیف وسیعی را در برمی‌گیرد و معمولاً با طریقت آمیخته است به گونه‌ای که در پاره‌ای موارد، تلقی یکسانی از آن دو در ذهن ایجاد می‌شود. ولی آنچه مسلم است، حقیقت عرفان اسلامی بر پایه معرفت حق و شناخت حقایق هستی و ارتباط انسان با حقیقت، در صدر اسلام و سیره معصومین و بزرگان دین، ریشه دارد. اگر چه پس از این دوره، بسیاری از عرفا با طریقت خاصی ظهور نمودند ولی عرفان اسلامی و مصطلح در کنار سایر علوم اسلامی، توسط ابن عربی شکل گرفت. با توجه به جنبه روحانی و الهی عرفان و اینکه مایه آن در اعماق قلب و باطن جان، جای دارد، برای رسیدن به قله‌های منبع سعادت و کمال، لازم است با استعانت از فرامین قرآنی و معارف معصومین، به تهذیب و تزکیه نفس پرداخته شود تا جایی که تمامی آلودگی‌ها از لوح وجود آدمی رخت بریسته و انسان مصداق حقیقی عارف شود.

بر این اساس هدف تربیت در نزد عرفا و علمای دین، تربیت انسان کامل است. «کسی که به قول نسفی هم اقوال نیک او به کمال است، هم افعال نیک و هم اخلاق نیک را به حد کمال داراست و هم معارف را. چنین کسی هم در شریعت، تمام است و هم در طریقت و هم در حقیقت. صوفی البته در طلب حقیقت است و بیشتر نظر به طریقت دارد اما شریعت را نیز غالباً وسیله کمال می‌یابد. شریعت در نظر وی گفت انبیاست و طریقت، کرد انبیا.» (زرین کوب عبدالحسین، ۱۳۹۲: ۱۱۰)

عرفان اسلامی، وسیله حصول مقامات عالی معنوی را، منحصر به عشق و فنا و اتصال به روح اولیا و مردان خدا می‌داند و پیوسته، مریدان و سالکان را به این مهم فرا می‌خواند. به اعتقاد صوفیه، نفس انسان که مشتاق اتصال به مبدأ خویش است، از راه محو هستی و فنا در حق، به این مقصد عالی می‌رسد و جایی که عقل از وصول به حق عاجز می‌شود، عشق، رهنمای اوست. ادبیات فارسی در قالب‌های نظم و نثر، با الهام گرفتن از فرهنگ اسلامی، زمینه مساعدی برای بیان مفاهیم و مضامین عرفان اسلامی، فراهم نموده است و بسیاری آثار این شعرا و نویسندگان بزرگ، در ادبیات عرفانی، دلیلی بر این مدعاست تا جایی که می‌توان گفت: «آینه زلال ادب فارسی، بهترین تجلی گاه عالی ترین فرهنگ و معارف اسلامی است» (یلمه‌ها: ۱۳۸۹: ۱۷۶). مولانا جلال‌الدین رومی یکی از عرفای بزرگی است که با تکیه بر عشق الهی، کلام معنوی خود را به کام تشنه لبان معرفت نشانده و در ادوار بعد، شاعران دیگری یافت می‌شود که با تقلید از این شاعر دلسوخته به نظیره‌گویی و یا مقابله با مثنوی به سرودن اشعار عرفانی، در جهت تبیین مفاهیم عرفان اسلامی روی آوردند. ابراهیم گلشنی بردعی، شاعر سده نهم هجری، سراینده گمنامی است که با خلق مثنوی «المعنویه الخفیه» به

شیوه و سبک و زبان مولانا و به تبع از مثنوی معنوی، اقدام به تعلیم مفاهیم و مضامین عرفانی، با زبانی ساده و روان نموده و علی‌رغم تحقیقات و پژوهش‌های ادبی بسیار، وی همچنان ناشناخته باقی مانده است.

معرفی سراینده

در بررسی کتاب «دانشمندان آذربایجان» در ذیل واژه گلشنی آمده است: «شیخ ابراهیم بن محمد بن حاجی ابراهیم بن شهاب‌الدین بردعی در سال ۸۳۰ در «آشهر» تولد یافته و در اوایل حال، در تحت نظر عموی خود، سید علی به حد رشد رسیده و از آنجا به تبریز آمده، دست ارادت به دده عمر روشنی داده است و برحسب صواب دید آن پیر روشن ضمیر، تخلص اولیه خود را که «هیبتی» بود به «گلشنی» تبدیل داده و پس از فوت او خلیفه و جانشین وی شده است. مولانا گلشنی بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی از تبریز به قاهره رفته در قبه المصطفی اخذ مقام کرده است طریقه گلشنی در ممالک عثمانی و مصر منسوب به اوست. در تاریخ ۹۲۲ سلطان سلیم عثمانی که به خطه مصر غالب گشت و آن مملکت را تسخیر نمود، مولانا گلشنی را طرف توجه قرار داده و محل معتابهی رادر مقابل مؤیدیه مصر به وی داد. او هم مبالغ هنگفتی از درویش و مریدان خود جمع‌آوری کرده و در عرض ده سال، در آنجا خانقاهی بنا نهاد و کم‌کم در مملکت مصر صاحب نفوذ گشته و عده مریدانش رو به ازدیاد گذاشت و شهرت او را سلطان سلیمان شنیده و احضار کرده، با کمال اعزاز و احترام، محل نشیمن و اسباب زندگانی او را فراهم آوردند. در آن موقع صدوپنچ سال از عمر مولانا گذشته بود و پس از پنج سال توقف، به رحمت خدائنا گشته، در زاویه منسوب به خود او دفن شدند. مولانا شیخ ابراهیم، در علم تفسیر و حدیث، ماهر و در کلام و تصوف از اساتید زمان خود بوده است.» (تربیت محمد علی، بیتا: ۳۱۸)

### آثار گلشنی

گلشنی بردعی دارای آثار متعدد منظوم و منثوری بوده که تنها چند اثر از آنباقی مانده است. معروفترین آثاری که از این شاعر ناشناخته می‌توان نام برد، عبارتند از: ۱- دیوان: مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی کهنسرخه‌ای از آن با شماره ۶۲۲۵/۱۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نسخه‌ای در کتابخانه دارالکتب قاهره موجود است. (درایتی، ۱۳۸۹، ج ۵) (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۳۷)، ۲- بحرالحقایق فی کشف الدقایق: (در تصوف) اثر منحصر به فرد و ناشناخته (جعفری محمدرضا، ۱۳۸۷: ۶۱)، ۳- ازهار گلشن: یا دره التاج، نظیره‌ای است از گلشن راز شیخ محمود شبستری که در بین سالهای ۸۶۸ تا ۸۷۲ در ۱۳۸۰ بیت سروده شده است. از این اثر تاکنون ۹ دست نوشته (در ایران: در کتابخانه‌های مجلس شورای اسلامی، دانشگاه تهران، کتابخانه ملی تبریز، کتابخانه مفتاحو

قم، کتابخانه گلیایگانی) شناسایی شده است و توسط جلیل تجلیلو چاپ دارالثقلین در قم در سال ۱۳۸۳ و در ۱۷۶ صفحه به چاپ رسیده است. (درایتی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۷۰۰) (جعفری، ۱۳۸۷: ۶۱)، ۴- دیگر آثار: علاوه بر آثار مذکور، در تذکره‌ها و کتب تراجم احوال و نیز فهرست نسخه‌های خطی، آثاری همچون: چوپان نامه، پند نامه، قصیده عربی در پاسخ تائیه ابن فارض، تفسیر منظوم آیه «فاخلع نعلیک إنک بالواد المقدس طوی» به گلشنی منتسب است. (جعفری، ۱۳۸۷: ۶۱)، ۵- مثنوی المعنویه الخفیه: که با نام المعنویه الخفی نیز آمده است، نظیره‌ای است بر مثنوی مولانا که در چهل روز سروده شده است و عبارت «هو الاول و هو الاخر» ماده تاریخ تألیف این اثر است. از این اثر، ۳ نسخه در ایرانشماره ۵۰۶۴ در کتابخانه ملی ملک و ۵۱۹۵ در کتابخانه دانشگاه تهران و نسخه ۱۷۸ کتابخانه سپهسالار قابل دسترسی است (درایتی، ۱۳۸۹، ج ۹: ۹۳۰) و در کتابخانه توپقاپوسرای استانبول با شماره ۱۵۰۲۸ و در دارالکتب قاهره با شماره ۱۰م، ۱۵۸۹ و در کتابخانه عمومی بایزید ترکیه با شماره ۳۵۸۸ موجود است. (درایتی، ۱۳۸۹: ۴۶۳)

### معرفی اثر

المعنویه الخفیه اثر ابراهیم گلشنی بردعی، از سرایندگان سده نهم هجری قمری است. وی در سرودن منظومه خود به شیوه مثنوی مولوی اقتدا کرده و اشعار را، فارغ از فصل‌بندی مضامین و تنها بر اساس موضوع آن سروده است. صرفاً به ذکر مطلب، نظر داشته و شیوه حکایت در حکایت و استفاده از تمثیل را برای بیان مفاهیم عرفانی و نکات تعلیمی و اخلاقی برگزیده است. آغاز این دست نوشته، تحمیدیه‌ای است منثور که شاعر در آن، ضمن حمد خداوند، علت سرایش منظومه خود را الهام و وحی خداوندی ذکر می‌کند. این منظومه در بحر رمل مسدس محذوف (مقصور) بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان) و در حدود ۴۰ هزار بیت سروده شده است. این اثر ارزشمند به خط نستعلیق و خوانا به رشته تحریر در آمده است. شعر گلشنی، ساده و به دور از تکلفات و صناعات ادبی است و تلفیقی از اشعار عربی و فارسی با اقتباس از آیات و گاهی امثال عربی است و نوع کلام و سطح اشعار او حاکی از تسلط وی به زبان عربی و ساختار بحور شعری زبان عربی است.

ابراهیم گلشنی در ابتداء سخن، از علمی یاد می‌کند که خداوند در وجود او به ودیعه نهاده، همان که علم انبیاء الهی است و بدین وسیله وی را از علماء ربّانی قرار داده است و معتقد است: همان گونه که خداوند وحی را بر قلوب انبیا و پیامبران خود الهام کرد، حکمت‌های علم را نیز بر قلب او وارد کرده است. «پس علم، همان شناختن و الهام علم از یقین بدون شک و گمان در مراتب و مقامات است. مثل نظم معنوی مخفی که آن را از چشم‌های عیان مخفی کرد به طوری که معانی را

نفهمند مگر با بررسی دقیق از چشم بهشتی و آن فهمیدن مشکلات از آیات متشابه قرآن، (دیباچه المعنویه الخفیه) در این عبارات به صراحت به نام مثنوی با عنوان «معنوی مخفی» اشاره می‌کند و سپس با درود و صلوات بر محمد(ص) از علی(ع) با عنوان حیدر کرآر یاد کرده و بروی نیز رحمت می‌فرستد و نظم مثنوی خود اینگونه آغاز می‌کند.

بِأَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ      گشت چون مفتاح از وحی علیم...  
هان زاسم ذات بیچون کردگار      شد نخست از معنوی آغازکار  
(مثنوی گلشنی، ۶-۱)

آنچه در این منظومه جلوه‌گری می‌کند شروع ابیاتی است در باب «نی» که شاعرعارف با سوز و گدازی عاشقانه، از عشق دم می‌زند و عشاق را بر سر ذوق می‌آورد و معتقد است «ساز نی از ذوق عشق است که عاشقان از سماع آن لب گزان شدند»: و عشق و نی را همدم و هم صفتو هم راز می‌خواند و آگاهی از اسرار نی را دلیل بر معرفت، معرفی کرده و به دنبال آن، سوز و سازخود را نیز ناشی از سوزش نی در عشق الهی می‌داند:

بشنو از نی چون ز دم ساز آورد      ساز سوزان از چه دم‌ساز آورد(۷)  
ساز نی از ذوق عشق است و کزان      عاشقان شد از سماعش لب گزان(۱۱)

با توجه به اینکه مثنوی المعنویه الخفیه، اثری است در مقابله با مثنوی مولوی و با بررسی و قیاس اشعار سروده شده در هر دو منظومه، عرفانی بودن آن بر همگان محرز است و با عنایت به تقلیدی بودن اثر، مضامین و موضوعات آن نیز به نوعی اقتباس از مثنوی به شمار می‌رود. در این مقاله، سعی بر آن شده که به چند نمونه از نکات و مفاهیم مورد نظر شاعر، اشاره شود با این توضیح که، چون تکامل بشری در گرو اصلاح اخلاقیات و صفات روحانی و نفسانی است و عرفای اسلامی در پرتو فرهنگ و معارف دینی، سعی بر آموزش و تعلیم مریدان خود داشته و همواره آنان را در مسیر طریقت راهنما بوده‌اند، مضامین عرفانی مطرح شده در این منظومه نیز از بحث تعلیم خارج نبوده و شاعر سعی می‌کند ضمن بیان نکته اصلی معرفتی، با آوردن حکایات و امثال مناسب به تعلیم آن نیز مبادرت ورزد. به همین منظور، ابراهیم گلشنی ابتدا در باب آیه یا حدیثی، شروع به سرایش ابیاتی نموده و برای تفهیم مطلب خود با استفاده از «تمثیل» به داستان‌های روایی دینی و غیردینی استناد کرده و با ذکر آن، نکته اخلاقی مورد نظر را به شیوه‌ای نیکو به مخاطب خود می‌آموزد.

آنچه از سطور پایانی اثر ادراک می‌شود آن است که ظاهراً اشعار در زمان حیات شاعرکتابت شده

ویا در قسمتی از زمان وی به تحریر پرداخته شده است. در انجام نسخه آمده است: «فقد وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة الشريفة الجليله المسمات بالمعنويه الخفيه التي من الالهامات السنیه فی حیات مؤلفها العلامة الشيخ الامام العالم المحقق... سلطان المحققين و قطب العارفين و رحمه للعالمين الشيخ ابراهيم المعروف بالگلشنی من اجلی نور الروشنی برسم عبده المخلص... موصلی بن علی من تمسک یدالله المعهود «الست بربکم قالوا بلی» الشهيد الی اواخر رجب المرجب سنه ثلاثین و تسمع مائه.»

### سیری بر مضامین عرفانی

عرفان و آموزه‌های عرفانی، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات کلاسیک فارسی دارند. پیشینه گرایش به عرفان در ادبیات فارسی به آموزه‌های عرفانی و تعلیمات مانوی باز می‌گردد. در دوران پس از اسلام نیز بسیاری از ادیبان و شاعران ایرانی به خلق آثار ادبی با درون مایه عرفانی پرداختند. «آنچه در عرف اهل علوم و فنون، اصطلاح خواننده می‌شود واژه‌ها و تعبیر خاصی است که برای افاده معنایی خاص وضع شده، یا در اثر کثرت استعمال در هر علم و فن، به تدریج معانی خاص از آن اراده شده و حالت اصطلاحی یافته است. این امر در اصطلاحات صوفیه نیز درست است. چنانکه صوفی از سر وجد و حال، کلمات و عباراتی بر زبان رانده یا مشایخ بزرگ بر سبیل پند و اندرز به موبدان، کلمات و عباراتی گفته‌اند که در اثر تکرار و استعمال، به تدریج جنبه اصطلاحی یافته است. گاه نیز شاعران صوفی مشرب با استفاده از استعاره و کنایه و مجاز، تعبیراتی آورده‌اند که جنبه رمزی یافته و سپس به عنوان اصطلاح معمول شده است. رواج تصوف و پیدایش مکاتب صوفیه طی چهار سده در جهان اسلام، ظهور انبوهی تعبیر و اصطلاحات را در پی داشت که در آثار یا سخنان منقول از صوفیان، پراکنده بود. جالب است که نخستین گردآوردندگان و شارحان اصطلاحات قوم، خود از جمله صوفیان یا شاعران متصوف بودند.» (سجادی، ۱۳۹۳: ۷)

در حقیقت، عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف‌ناپذیر که در آن حالت برای انسان، این احساس پیش می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با وجود مطلق یافته است. این احساس، البته حالتی روحانی است و رای وصف حدکه در طی آن، عارف، ذات مطلق را نه به برهان، بلکه به ذوق و وجدان درک می‌کند.

در مسیر طریقت، زمانی که طالبی با مقامات آشنایی پیدا کند درباره اصول کار به پرس و جو می‌پردازد و در صورتی که از راهنمایی‌ها و ارشادات پیر یا استادی برخوردار نباشد، ممکن است راه وی به بی‌راهه ختم شود. پیشنهاد برای سیر و سلوک کسب معرفت باطنی، راه‌های سختی را انتخاب می‌کردند که اساس آن به «ریاضت و درون‌نگری» استوار بود و لذا به کارهای عجیب و

غریب دست می‌زدند و چه بسا که این راه‌ها نیز به مقصد نمی‌رسید.

ابراهیم گلشنی عارفی است که به مانند دیگر عرفای اسلامی، افکار و نظریاتش، برگرفته از اصول و فرهنگ متعادل اسلام است و لذا هدف وی تربیت انسان کامل است. درست است که به طور مطلق، انسان کامل در هر عصر در تمام عالم یکی بیش نیست، لکن غایت جهد همه سالکان هم وصول به درجه اوست اگرچه کمتر کسی به آن درجه می‌رسد؛ اما هر آنکه در این راه مجاهده بسیار نماید، خود را به مقصد عالی نزدیک‌تر گرداند. ابراهیم گلشنی نیز سعی در این راه داشته و با آموزش اصول اساسی طریقت و معرفت، راه را برمیردان خود هموار می‌سازد.

### ۱- مناجات

مناجات را که در عرفان اسلامی، به نوعی نجوا کردن و گفتن اسرار دل با خداوند تعبیر می‌کنند، یکی از راه‌هایی است که شعرای اسلامی، علاوه بر استمداد از خداوند در رسیدن به کمال، با آن به آرامش درونی و معنوی دست می‌یابند و بر اساس «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» به اطمینان و یقین قلبی نائل می‌گردند. در مناجات‌های منظوم فارسی، سراینده به فراخور دانش و معرفت خویش، سعی در شناساندن خداوند دارد و در مقابل به عجز و ناتوانی خود نیز اذعان می‌کند و این دنیا را همچون پلی برای رسیدن به مقصود معرفی می‌کند. در واقع شاعر علاوه بر جنبه احساسی و عاطفی که در شعرش نمایان است به نوعی به درس خدانشناسی و خودشناسی می‌پردازد و بدین ترتیب نوعی آموزش دینی را در شعر خود نهفته می‌دارد.

شاعران بزرگ عرفان اسلامی، همواره مریدان خود را به راز و نیاز با خداوند یکتا ترغیب می‌نمایند و در این مسیر هر نومیدی و حجابی که ممکن است سد راه سلوک سالکان گردد، مرتفع می‌نمایند و پیوسته التزام به فرستادگان الهی و پاکان درگاه ایزدی را گوشزد می‌کنند و معتقدند: «از رحمت الهی و مدد فیض بی‌دریغ اولیا، هیچ‌گاه نومید نباید بود و برای رسیدن به قله منیع معرفت، دعا و مناجات اولین قدم و شرط سلوک است:

نردبان‌هایی است پنهان در جهان پایه پایه تا عنان آسمان

هر گره را نردبانی دیگر است هر روش را آسمانی دیگر است.»

(همایی جلال‌الدین، ۱۳۶۲، ۷۷۰)

شیخ اجل سعدی نیز در غزلیات خود به مناجات، توصیه‌ای می‌کند:

دست حاجت که بری پیش خداوندی بر که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

از ثری تا به ثریا به عبودیت او همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود  
(غزلیات سعدی، غزل ۲۶)

که با اشاره به آیه «یسبح لله مافی السموات و ما فی الارض» می‌توان دریافت که هر آنچه که در این عالم است درحال مناجات و راز و نیاز با خداوند سبحان است و بر آدمی فرض است که همواره به درگاه ایزدی متمسک بوده و لحظه‌ای از او غافل نشود.

ابراهیم گلشنی، شاعر عارف سده نهم هجری نیز این مهم را فراموش نکرده و برخلاف دیگر سرایندگان که معمولاً در ابتدا یا انتهای منظومه خود، به مناجات و راز و نیاز با خداوند می‌پردازند، وی در طول اشعار خود و به تناسب موضوع، رو به مناجات الهی آورده و پس از بیان حکایت و نکته‌ای عرفانی، به گفتگو با خالق هستی پرداخته و به این ترتیب، مخاطب خود را به آن ترغیب می‌نماید. در آغاز مثنوی، پس از سرودن نی‌نامه، شاعر ۲۱ بیت با عنوان «مناجات» آورده است از جمله:

...ای غنی الذات از وصف صفات هست بیچون از بیان کائنات...  
ده زکاتم زآن عنایت ای غنی تا غنی گردم زفقرم تو سنی  
(مثنوی گلشنی، ۳۳۲-۳۵۲)

و پس از مدح مولای متقیان(ع) و رشادت وی در مهار نفس اماره در مبارزه با پهلوان بی‌ادب عرب، در طی ۳۲ بیت اینگونه می‌سراید:

...خالقا از فضل تو دارم امید کس نگشت از لطف فضل نا امید  
نا امیدان را امید از تو رسد زان طمع دارم به لطف ای احد...  
(۱۸۳۱-۱۸۶۰)

در واقع مناجات، یک نوع تجسیم خفیف است که در آن، بنده با خدای حاضر و ناظر سخن می‌گوید و با دعا کاملاً یکی نیست. زیرا در مناجات، حالت توبه، حالت اصلی است ولی در دعا، بنده با تصریح به صحبت با خدای خود می‌پردازد. علیرضا فولادی در زبان عرفان در این باب می‌گوید: «مناجات، سخن گفتن است و دعا، چیز خواستن. از این رو، دعا می‌تواند در ضمن مناجات درج شود ولی مناجات به دعا محدود نمی‌ماند.» (فولادی علیرضا، ۱۳۸۹: ۳۳۶)

## ۲- صبر

انسان در گذر زمان، همواره با مسائل و مشکلاتی روبروست که اضطراب و فشارهای روانی را

به همراه دارد و روان‌شناسان را بر آن داشته که برای آرامش وی، راهکارهایی را مطرح نمایند. اگر چه اضطراب در زندگی عادی انسان، تا حدودی طبیعی است ولی اگر از حد معمول تجاوز کند، عواقب جبران‌ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. در مکتب اسلام نیز، به این مهم توجه شده و در قرآن از واژه صبر در کنار نماز و استعانت از حق در مقابل سختی‌ها و مصائب یاد شده است. شارع مقدس، صبر را به عنوان یکی از آموزه‌های دینی و راهبرد مؤثر در برابر فشارهای روانی توصیه می‌کند که نتیجه به کارگیری آن، آرامش و سلامت روان است و آدمی با استفاده از صبر، همبهِ مدیریت زمان در انجام امور می‌پردازد، هم امیال نفسانی را تحت کنترل در آورده و به عنوان ابزاری در جهت بازدارندگی از گناه و بروز مشکلات دیگر از آن بهره می‌برد.

صبر در کتاب خدا بازتاب گسترده و چشمگیری دارد، بدان حد که بسامد آن در قرآن ۱۰۵ بار است. در اصطلاح عرفا «ترک شکایت است از رنج آلام باخلق نه با خالق و در اصطلاح صوفیان، حبس رتبت‌اند: اول، ترک هرگونه شکایت نمودن که مقام تائبان است. دوم، رضای به مقدرات دادن که درجه زاهدان است. سیم، دوست داشتن و محبت ورزیدن به آنچه حق برای بنده‌اش خواهد که مقام صدیقان است و گفته‌اند که قدمای سلف صبر را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند: صبر از معصیت که بالاترین صبرهاست، صبر بر طاعت و صبر بر مصائب و ناگواری‌ها». (گوهرین سید صادق، ۱۳۸۰، ج ۷: ۹۹)

معمولاً شعرا و نویسندگان، در اهتمام به مسئله صبر، علاوه بر استناد به آیات و احادیث نبوی، به ذکر حکایاتی از انبیاء الهی به ویژه حضرت ایوب (ع) می‌پردازند و ایشان را به عنوان اسوه صبر و تقوا به مخاطب خود معرفی می‌کنند. مولوی در این باب، در دفتر پنجم می‌گوید:

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| هفت سال ایوب با صبر و رضا    | در بلا خوش بود با ضیف خدا  |
| تا چو وا گردد بلا سخت رو     | پیش حق گوید بصد گون شکر او |
| گفت حق ایوب را در مکرمت      | من بهر موی تو صبری دادمت   |
| هین به صبر خود مکن چندین نظر | صبر دیدی صبر ده را هم نگر  |

(دفتر پنجم، بخش ۱۵۷)

ابراهیم گلشنی، با تکیه بر این که هر مثلی را تأملی لازم است، برای توصیه به صبر همچون قدمای خویش، به حکایت ایوب نبی (ع) استناد کرده و آن را مفصل بیان می‌کند و در ضمن آن به بیان نکات اخلاقی و تعلیم اصول عرفانی خود می‌پردازد. شاعر با الهام گرفتن از آیات قرآن، در شرح و تفسیر این داستان دینی همت گمارده است. در این حکایت، ایوب نبی (ع) در ابتدا دارای

فرزندان و املاک و احشام فراوانی است ولی ابلیس از خداوند می‌خواهد که او را بر وی مسلط گرداند تا در صورت مبتلا شدن به مصائب و از دست دادن فرزندان و دارایی خویش، چگونه خواهد بود؟ در اینگونه حالات، قرآن در سوره بقره آیه ۱۵۳ و ۴۵ توصیه می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» و شاعر با در نظر گرفتن این آیات، به مناجات ایوب اشاره نموده که در آن از خداوند طلب صبر می‌نماید:

در مناجات آمد از سوز و نیاز      گفت ای پروردگار بی نیاز...  
طاقت و صبر و تحمل ده مرا      چونکه کردی بر بلایم مبتلا  
(۲۵-۴۷۲۳)

در این بیت شاعر به بلا اشاره دارد و مصائبی که برایش پیش آمده، همه را بلایی از جانب حق می‌داند زیرا بین بلای بر انبیا و عذاب بر خلق تفاوت است. شاعر در ضمن سخن خود به این امر نیز اشاره دارد و بلای بر انبیا و اولیای الهی را محکی بر مردم دانسته و الگویی که دیگر خلائق بدان‌ها تمسک بجویند.

از قضا و از قدر شد مبتلا      چون محک شد انبیا را این بلا  
انبیا را ابتلا زان رو بود      کان محک سایه بر امت بود  
(۲۸۵۰-۲۸۵۱)

ابراهیم گلشنی، پیوستگی صبر با نماز را با ذکر مناجات‌های ایوب (ع)، پس از مواجهه شدن با هر مشکل، به کرات متذکر می‌گردد و بر این امر اذعان دارد که صبر و نماز، زمینه‌ساز رشد و تکامل معنوی انسان را فراهم می‌نماید و رایحه یک موهبت الهی یعنی «امید» را در ظرف وجود می‌افشاند. شاعر با استمداد از «تواصوا» گفتن‌های ایوب، داستان را به پیش می‌برد و نتیجه نهایی «الصبر مفتاح الفرج» را در بشارت حق به مقبول شدن وی در امتحان الهی و صحت ایوب نبی (ع) از بلا یا به اثبات می‌رساند و در پایان این چنین توصیه دارد:

رو بلائی عشق را ایوب سان      برگزین از بهر این معنی بیان  
تا بلائی عشق را نگزینی تو      کی شوی ایوب سان صابر از او  
تا بلائی عشق را ندهی روان      از بلاکی سازی تو پخته روان  
رو بلائی عشق را دل ده که تا      دلبری گردی ز صابر ای فتا

در بلا صبرت به صبّاری کشد صابران را دوست دارد چون احد  
(۲۸۸۳-۲۸۸۷)

شاعر به اهل سیر و سلوک یادآور می‌شود که در راه معرفت که: «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» صبری ایوب سان لازم است که آدمی را پخته کند و به مرحلهٔ سعادت برساند، زیرا خداوند با صابران است و آنان را دوست می‌دارد.

### ۳- کبر

در عرفان اسلامی، نفس انسان دارای مراتبی است که اخلاق مذموم و محمود را شامل می‌شود. کبر که به معنای «بهرتر دانستن خود از دیگری» در کتب عرفانی بدان اشاره شده است، از اخلاق مذموم محسوب می‌شود و با توجه به ویژگی وجودی آدمی، ممکن است این تکبر در مقابل خداوند و یا خلق خدای باشد و این امر، علل مختلفی مانند: علم، عبادت، مال، نعمت، ... را می‌تواند داشته باشد. برای درمان این خصلت خبیثه، عرفا و بزرگان، راه‌هایی را توصیه می‌نمایند از جمله: معرفت حق و توجه به عظمت و بزرگی خداوند و در مقابل حقیر و ناچیز بودن بنده و دیگر جهد و تلاش انسان و پیروی از انبیاء و اولیاء در جهت کسب کمالات بشری است.

نویسنده معراج السعاده در باب صفات خبیثه متعلقه به قوه غضبیه، عجب را اینگونه بیان می‌کند: «عجب عبارت است از اینکه خود را بزرگ شمارد به جهت کمال که در خود بیند خواه آن کمال را داشته باشد و خواه نداشته باشد و خود همچنان داند که دارد و خواه آن صفتی را که دارد و به آن می‌بالد فی الواقع هم کمال باشد یا نه و بعضی گفته‌اند عجب آنست که صفتی یا نعمتی را که داشته باشد بزرگ بشمرد و از منعم آن فراموش کند. (نراقی احمد، ۱۳۶۶: ۱۹۰) وی در ادامه به بیان تفاوت بین عجب و کبر می‌پردازد و معتقد است: «فرق این از عجب آن است که آدمی خود را شخصی داند و خود پسند باشد اگرچه پای کسی دیگر در میان نباشد و در کبر باید پای غیر در میان نیز آید تا خود را از آن برتر داند و بالاتر بیند و این کبر صفتی است در نفس و باطن و از برای این صفت در ظاهر آثار و ثمرات چنداست و اظهار آن آثار را تکبر گویند». (همان: ۲۱۶)

عالمان و بزرگان تعلیم و تربیت، همواره به این نکته واقفند که بهترین روش تربیت و مؤثرترین شیوه که در بازداشت از صفات بد و ترغیب به اعمال حسنه می‌توان به کار گرفت، استفاده از الگوها و نمادها است که این امر در کتب ادبی و دواوین شعرای بزرگ به چشم می‌خورد. با مراجعه به کتب ادبی می‌توان دریافت که پرهیز از کبر و خودبینی، به طرق مختلف و با تمائیل گوناگون توسط شعرا و نویسندگان بزرگ همواره مورد توجه بوده و بر آن تأکید شده است.

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم چون کبر کردی از همه دونان فروتری  
(مواعظ سعدی، شماره ۵۵)

به عین عجب و تکبر نگه به خلق مکن که دوستان خدا ممکن‌اند در اوباش  
(غزلیات سعدی، شماره ۳۴)

ابراهیم گلشنی به منظور بیان مفهوم کبر و خود بزرگ‌بینی، با تمثیل سجده نکردن ابلیس بر آدم و اعتراض وی به خداوند، مریدان خود را از این امر برحذر می‌دارد.

گفت آن عاصی ز امر کردگار کز چه رو امر آمد از پروردگار  
که کند مه سجده بر که کاین رواست کی روا دارد خدا کان نارواست  
من زادم به‌ترم زی‌را مرا خلق کرد از نار و از گل مرورا...  
کی توانم سر نهادن بر زمین بس که سرکش طبعم از نار گزین...  
چونکه سرکش آفریدستم و دود بس به فرمان سرکشیدم از سجود  
(ابراهیم گلشنی ۱۰۱۶-۱۰۲۷)

شاعر با در نظر گرفتن آیه ۱۲ سوره اعراف و ۷۶ سوره ص که می‌فرماید: «...قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» از قول ابلیس می‌گوید: کی مهتر بر کهتر سجده می‌کند و من از آدم برترم. و این کبر، نهایت ضلالتی است که در اثر پیروی و تبعیت از هوای نفسانی ایجاد می‌شود و آدمی را به ورطه هلاکت می‌کشاند. بنابراین شاعر، ضمن هشدار به مریدان خود، توصیه می‌کند:

از هوا بگسل اگر هستی حکیم چون هوا پرورشود زاهل جحیم (۱۰۳۶)  
هر که آرد روبه قبله از هوا جز هوا کی بیند از خانه خدا (۱۰۴۷)  
هین بکش مر گاو نفست زودتر تا تو را نکند ز سامری بتر  
إذبحوا یا سادتی عجّل الهوا ذبح ذالْعجل حياه للنهـی  
مَن قتل منکم هـواه قد نـجی مین منا نفس عدو للـجـی  
(۱۲۰۸-۱۲۱۷)

در این ابیات، شاعر با عنایت به آیه شریفه «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» و بگو: «پروردگارا، از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم. (مؤمنون ۹۷) و مَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان

است.» (یوسف، ۵۳) متذکر می‌شود که از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان به خدا باید پناه برد و نفس را باید ذبح نمود که نجات و سعادت در آن است.

#### ۴- صمت

علمای اخلاق و عرفان همواره یکی از وجوه تربیت نیک را، سکوت به موقع و سخن گفتن به هنگام دانسته‌اند و عدم رعایت آن را دلیلی بر سبکی عقل گوینده به حساب می‌آورند. سکوت یا صمت در عرفان و تصوف جایگاه ویژه‌ای دارد و یکی از شرایط سلوک تلقی شده که سالک ملزم به رعایت آن است. اما در کتب عرفانی و لغوی در تعریف صمت گفته، شده: «الصمت ضدالتکلم بما لا یعنیه و با لفضول ترکها، اما بالصمت أو بالتکلم فیما یعنیه مما یتعلق بدنیه أو دنیاه: صمت یعنی نگفتن آنچه سودی ندارد یا ترک فضول کلام. وقتی انسان در آنچه می‌گوید، گزیده گو باشد و آن معنایی را که از نظر معنوی یا مادی برای او سودی ندارد، نگوید و از زیادی سخن در جایی که باید پرهیزد، به صمت، متصف می‌شود. این وضعیت را «ترک ما لا یعنی» می‌نامند. قرآن واژه صمت را به جای سکوت برگزید و معناشناسان قرآنی در تبیین دلیل آن، چنین گفته‌اند: «صمت» از «سکوت» بلیغ‌تر است زیرا صمت به معنای «فیما لا قوه له علی النطق» است یعنی کسی که قدرت سخت گفتن ندارد. در حالی که در خصوص «سکوت» گفته شده است «من له قوه النطق» یعنی کسی که توانایی تکلم دارد و سکوت کرده است. (شاملی نصراله، ۱۳۸۸)

این نکته در تربیت انسان تا بدانجا حائز اهمیت است که حتی بعضی از بزرگان علم و ادب، فصلی از کتاب خود را به آن اختصاص داده‌اند و شعرا نیز در ضمن گفتار خود، بابی را تحت عنوان فضیلت سخن باز کرده و در آن اهمیت سخن را یادآور شده‌اند. در اثر شریف شیخ شیراز، در باب چهارم و همچنین رساله قشیریه نیز در باب دهم و به صورت پراکنده در آثاری همچون انسان‌الکامل عزیز نسفی و مرصادالعباد رازی، قابوس‌نامه و دیوان اشعار شاعران عرب و پارسی زبان، می‌توان اشاراتی به این مهم را مشاهده کرد.

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن      به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

(گلستان، دیباچه)

چو مردم سخن گفت باید به هوش      و گرنه شدن چون بهائم خموش

(بوستان، ۱۴۹)

زبان را نگه دار به کام خویش      نفس برمزن جز به هنگام خویش

(شرفنامه، ۱۸۰)

مولوی در مثنوی به فضیلت خاموشی به معنای پرهیز از پرگویی و به مفهوم سخن آمیخته با حیرت، حیرت عارفانه و هوشمندانه، نه ابلهانه و احمقانه، اشارات حکیمانه‌ای دارد. بنابراین، «دلیل اساسی خاموشی مولانا را «دور شدن از پرگویی»، زبان‌بازی و خودنمایی و در یک جمله، بر زبان راندن سخن با در نظر گرفتن مقام و موقعیت سخن و این نکته که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد بر می‌شمارد و سرانجام به دلایل دیگری از جمله هیجان حاصل از دیدار معشوق، تجربه، پختگی و... بدون ذکر نمونه و مصداق اشاره می‌کند». (یوسفی هادی، ۱۳۸۸)

ابراهیم گلشنی، چندین مرتبه و با سرودن اشعار و بیان حکایات مناسب آن، پیوسته به نگهداری زبان و پرهیز از پرگویی و سنجیده گفتن توصیه نموده است و برای آن دلایل اخلاقی، معرفتی و زبانی برمی‌شمارد، از جمله:

-نجات و رستگاری، دلیلی اخلاقی بر خاموشی است.

هرکه صامت شد ازین بی چون صفات      یابد از شرّ زبانش سرّ نجات...  
گریخواهی سرّ از و سالم روان      صامت و ابکم شو از گفت زبان  
(۸۹-۴۰۸۲)

شاعر سلامت جسم و روان را در سکوت و پرهیز از گفتار نسنجیده می‌داند و در تشبیهی، زبان را به قلم در گویندگی مانند می‌کند که برای گفتن، لازم است سرش بریده شود و دائماً در چاه سیاه مرکب غوطه‌ور است. در حقیقت، هدف شاعر از این عبارات، سکوت کامل و سخن نگفتن نیست بلکه حفظ و نگهداری زبان است از سخنان لغو و بیهوده.

در قرآن کریم، پرهیز از لغو و سخنان نسخته به عنوان یکی از اصول مهم اخلاقی اجتماعی، معرفی شده است. در سوره فرقان از اوصاف عبادالرحمن خداوند می‌فرماید «اذا مروا باللغو مروا کراماً» آنان هر گاه گذرشان به امور لغو می‌افتد بزرگواران از کنار آن می‌گذرند یعنی با سنجیدگی و شرافت خواهند گذشت. هرگز با قصد و اراده وارد آن نمی‌شوند بلکه از آن نفرت دارند نه مبتلایان به گناه را تحقیر می‌کنند و نه خود را برتر از آنها می‌دانند یعنی تکبر هم نمی‌ورزند.

- رازداری و حفظ اسرار یکی دیگر از اصول اخلاقی و معرفتی است که شاعر بر آن تأکید دارد و فاش ساختن اسرار را نشانی بر ابله‌ی ذکر می‌کند.

ابلهست آن کو به کس سرّش چو گفت      گویدش باید بکردن این نهفت (۲۲۱۷)  
هست قلب خُرچو قبری بهر سرّ      زان نگهدارش بود از اهل برّ

هر که سرّ عشق خود را کتم کرد      زاهل عشق آنست کامل مرد فرد  
(۲۲۲۳-۲۴)

در نظر سراینده، حفظ راز و اسرار از نشانه‌های کمال است و سالک باید بر این امر همّت نماید. ابراهیم گلشنی، در ادامه سرایش منظومه خویش، برای گفتار و زبان، ویژگی‌های دوگانه اخلاقی- زبانی در نظر می‌گیرد و آن را با پارادوکسی زیبا در کنار هم می‌چیند و نتیجه را در چگونگی استفاده از زبان نشان می‌دهد:

این زبان چون خار و گل نیک و بد است      زو یکی مؤمن یکی مرد بد است  
این زبان چون زهر و تریاکی بود      زان یکی طایع یکی عاقلی شود...  
این زبان چون نور و نارست بهم      ساز و سوزش پرورد شادی و غم  
گربخواهی زو نجات ابکم صفت      بایدت گفتن ز گفت از معرفت  
(۳۳۱۹-۲۴)

این بیت‌ها بیانگر ویژگی اخلاقی و اجتماعی زبان است که در صورت استفاده بهینه از آن و گفتار بر اساس معرفت و شناخت، سرانجامی نیکو در انتظار آدمی است و این یکی از شیوه‌های تعلیم اصول اخلاقی است که شاعر بدان متمسک جسته و مریدان را به حفظ و نگهداری زبان، ترغیب می‌نماید.

##### ۵- تجلی

یکی از اصول اساسی و مورد توجه عرفای اسلامی، مفهوم تجلی ذات احدیت در تمامی پدیده‌های آفرینش است. در وابع، وحدت را وجود مطلق حق و کثرت را نماد ظهور و خلقت عالم دانسته‌اند. به این ترتیب، اسماء و صفات الهی به گونه‌ای در موجودات به ظهور رسیده و تعیینات را مظهر خداوندی می‌دانند.

شناختن ذات خداوند به اصل وحدت و یگانگی، اصل بنیادین و مهم در فرهنگ و معارف اسلامی است و امری است که تمامی مکاتب کلامی، فلسفی، عرفانی و حتی هنری برآن استوار است. «وقتی در مباحث عرفانی، از تجلی و ظهور بحث می‌شود، به این معنا است که خداوند متعال، ساری در عالم است که در این حال، امید و ایمان قوی‌تر می‌شود. برخلاف پوچ‌گرایی و خرافه‌گرایی که به هیچ امیدی نیستند، نه به عاقبتی می‌اندیشند و نه به کسی امیدوار. اگر خدایی جدای از جهان تصور کنیم، باید تمایل به نوعی استقلال برای جهان شویم که جدا دانستن جهان از او، می‌رساند جهان هم وجودی از خود دارد و نیاز به ذات حق ندارد و این باطل است.» (صادقی علی، ۱۳۹۱)

تجلی در تصوف از عشق الهی، سرچشمه می‌گیرد. عرفا بر اساس حدیث قدسی: «کنت کنزاً مخفياً...» که می‌فرماید: «من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم شناخته شوم» معتقدند که خداوند، موجودات را به واسطه حبّ ذات آفرید. «در واقع، خداوند در تجلی موجودات، خود را شناخت و بر خود عشق ورزید. بنابراین، نتیجه این حبّ، تجلی اسماء و صفات الهی است و همه موجودات تجلی یک وجود واحدند. مولانا، موجودات را تجلی ذات یگانه خداوند می‌داند:

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما تو وجود مطلق‌ی فانی نما  
(فریدی مریم، تدین مهدی، ۱۳۹۳)

تفکر و تأمل در آثار عرفا به ویژه مثنوی بیانگر آن است که مسئله وحدت وجود به عنوان یکی از اصول جهان‌بینی عرفانی، امری است که به آن توجه شده و شاعران عارف، با استفاده از تمثیل به بیان این ژرف‌ترین تجربه عرفانی می‌پردازند.

لی معی تعبیر این وحدت سراسر است لی ننگجد در سرا کانجا خداست  
زین سبب آن واحد بی لی و لک گفت بشنو لایسع فیه ملک (۹۵-۳۹۹۴)

ابراهیم گلشنی به پیروی از مولوی که محور اصلی سخن خود را وحدت وجود قرار داده است و تجلی را به عنوان یکی از اصول اساسی آن در نظر دارد، در منظومه خویش، تمامی حیات و این عالم خلقت را مظهر و جلوه حق تعالی می‌داند و بر اصل وحدت تأکید دارد و به بیان برخی از ویژگی‌های تجلی می‌پردازد.

۱. تکرارناپذیری تجلی:

کی به یک شی او دوباره رو کند تا مکرر بیند آن وجه از احد  
(مثنوی گلشنی، ۸۵)

بر اساس تکرارناپذیری بودن تجلی، این عالم همواره در حال تغییر و تحول است. در حقیقت، واقعه مرگ و حیات در حال اجراست و غیر منقطع و دارای تنوع و غیرقابل تکرار است و چون بی وقفه صورت می‌گیرد، در نظر نمی‌آید و انسان می‌پندارد که همه چیز ثابت و احوالات این عالم یکسان و پایدار است. در آیه ۱۵ سوره ق نیز بدین مطلب اشاره شده است «أَفَعَبَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم)؟! ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند! و سخن گلشنی با الهام از این آیه شریفه، به این اصل اشاره می‌کند.

۲. در ادامه این بحث، از زبان گلشنی در باب تجلی آمده است:

چون قلندر تا بتراشی وجود کی بساطت بینی از بودت شهود  
رو تو رنگ خود ز بی رنگی گزین کان بسیطست وزبی رنگی گزین  
قدرت از بی رنگیش شد حکمتی رنگ حکمت شد نمود از قدرتی  
(۸۳-۳۹۸۱)

و به ظهور حق در کثرات اشاره دارد که البته یکسان نیست و هر موجود، بر اساس قابلیت و استعداد خود از تجلی خداوندی بهره‌مند می‌شود و دیگر اینکه، تجلی در نزد سالکین عبارتست از ظهور ذات خدا و صفات او، و آن است که روح را جلا دهد. تجلی انکشاف شمس حقیقت حق است تعالی و تقدّس، از عیوب غیوم صفات بشری به غیبت از او، و استتار نور حق است به ظهور صفات بشری و تراکم ظلمات آن.

۳. در تجلی افعالی، توجه به فعل خداوند است و آثار خلقت او که آیاتی روشن بر حقانیت حق است و این امر ایجاب می‌کند که با مشاهده قدرت و توانمندی و هستی‌بخشی خداوند و اینکه حیات و ممات همه در دست اوست، انسان همواره به تفکر و تعمق در آثار و آلاء حق تعالی پردازد و به معرفتی شایسته نائل شود تا نور عشق و محبت در وجودش تابیدن بگیرد و سزاوار قرب الهی شود. ابراهیم گلشنی این مطلب را به این زبان بیان می‌دارد:

هرکسی کو از محبت زاده شد بر تجلی قلب او آماده شد  
هرکه او از حق به خلق آینده شد از تجلی نو به نو زاینده شد  
هرکسی که از تجلی زنده شد زندگیش باقی و پاینده شد  
(۸۳-۳۹۸۱)

اگر چه وجود تمامی موجودات عالم، وابسته به تجلی نور حق است که هر لحظه و در حال نو شدن است ولی دل عاشق، تجلی دیگری را نیز در می‌یابد و آن نور و محبت عشق واقعی است. شاعر در این اشعار به مریدان می‌آموزد که تجلی حق را لازم‌آش قلب آماده و سلیم است و نور حق در هر دلی فرود نمی‌آید. اگر کسی عاشق واقعی شد و نور تجلی حق را دریافت نمود، این زندگی ابدی و جاودانه است که نصیب وی می‌شود و همان، مرتبه فناء فی الله خواهد بود.

#### ویژگی‌های اثر

۱- با توجه به روحیات عارفانه شاعر، آنچه در این دست نوشته نفیس در فراوی ما قرار دارد،

اشعاری است حاوی مضامین عرفانی و شاعر در شرح و بیان آن با استناد به آیات و احادیث نبوی و بیان حکایات و مثل‌های مناسب، اهتمام ورزیده و بدینوسیله متنی جذاب و گیرا فراهم آمده که علاوه بر مجذوب نمودن خواننده، امر تعلیم و آموزش را نیز به نحو احسن و اکمل به اتمام می‌رساند.

۲- سراینده بیشتر حکایات خود را از شنیده‌ها نقل می‌کند به همین دلیل در ابتدای تمائیل و داستان‌ها، اغلب با این عبارات برمی‌خوریم: «یادم آمد زین حکایت...» و «یک حکایت یادم آمد زین بیان...» و «یادم آمد از چنین قدرت بیان / یک حکایت حکمتی از راویان» و... و در ادامه کلام به توجه و پیروی از آن توصیه می‌کند. به این ترتیب هم خود می‌آموزد و هم می‌آموزاند.

۳- استناد مستقیم و غیرمستقیم به آیات قرآن، احادیث قدسی و معصومین، اشاره به داستان‌ها و حکایات مختلف روایی دینی و غیردینی، متن آغازین و اشعار عربی، نشان از آشنایی سراینده با فرهنگ و معارف اسلامی و ادبیات کهن اساطیری و تسلط وی بر زبان عربی دارد. وی در یادآوری از پیامبران الهی همچون موسی، یعقوب، یوسف، ایوب علیهم‌السلام، مستقیم به ذکر نام آنان می‌پردازد و متناسب با موضوع مورد بحث، به داستان یا حکایتی از آن بزرگواران اشاره می‌کند.

۴- ابراهیم گلشنی در آغاز این اثر، منظومه خود را با نام «مثنوی مخفی» معرفی می‌کند که الهام خدایی است و معتقد است که مثنوی مولوی نیز از الهامات الهی است.

مثنوی که نظم او زالهام هوست      وحی نسبت ملهماتش بس نکوست  
گفت آن بی جون صفت عالی مقام      اول آخر از فبی ینطق کلام  
(۱۸۸۶-۱۸۸۷)

و با توجه به اینکه این منظومه، در تقابل با مثنوی مولوی سروده شده است، بسیاری از نکات و مضامین عرفانی آن و حتی حکایات مطرح شده نیز به نوعی اقتباس از مثنوی است و شاعر در بیان داستانی خود به این امر اذعان می‌کند:

یادم آمد زین بیان مثنوی      قصه‌ای از مثنوی مولوی  
(۲۰۶۸)

۵- شاعر با اشاره به اصل تقابل عقل و عشق، معتقد است در شناخت و درک حق، عقل عاجز و درمانده است و جز از طریق عشق واقعی، نمی‌توان به سر منزل مقصود راه یافت. با قیاس سخن سراینده با مولوی که با استفاده از رمز، نکات مورد نظر خود را می‌گوید، ابراهیم گلشنی، به صراحت،

عقل را عاجز از ادراک حقیقت معرفی کرده و آن را هیچ می‌پندارد.

محرم هوش، جز بی هوش نیست      مر زبان را مشتری جز گوش نیست

(مثنوی مولوی، دفتر اول ۱۸)

عقل کل عاجز ادراک وی است      پیش آن شی جزو کل چون لاشی است

(گلشنی، ۱۸۶)

۶- با توجه به استفاده شاعر از واژه‌ها و ترکیبات خاص و تکرار آن در مناسبت‌های مختلف، به نظر می‌رسد که به قسمتی از آیه ۸۸ سوره قصص که می‌فرماید: «کل شیء هالک الا وجهه» عنایت ویژه داشته، به گونه‌ای که این آیه شریفه، به عنوان یک مصراع مجزا در طول مثنوی عینا تکرار شده است.

یوم دین که نبود آنجا رنگ دو      کل شیء هالک الا وجهه (۶۶۳۴)

تا ببینی زان بصر ای عبد هو      کل شیء هالک الا وجهه (۸۰۳۸)

۷- تمثیل و به کارگیری آن در بیان مفاهیم و مضامین عرفانی، یکی از اصولی است که مثنوی المعنویه الخفیه، نیز بر آن بنا نهاده شده و ابراهیم گلشنی نیز، با استفاده از آن و ارائه حکایات مختلف، مضامین مورد نظر خود را با زبانی ساده و روان بیان کرده است.

۸- ابراهیم گلشنی به علت آشنا بودن با معرفت و طریقت و احوال عرفای گذشته، در این منظومه از بزرگان تصوف و عرفان از جمله: بایزید، شبلی، احمد خضرویه، ابوالعلائی معری، ... به تناسب اشاره نموده و حکایات و روایاتی را از آنان بیان می‌کند و در مقابل، از افراد دیگر که در مرحله سقوط نفسانی شهره عام و خاص هستند مانند: برصیصا، بلعام، شمر، یزید، فرعون، نمرود، ... یاد می‌کند.

اول آخر کاشمرد ای بوالعلا      انبیا را کسز بلا شد مبتلا

(۳۰۳۶)

### نتیجه‌گیری:

در اندیشه عرفان اسلامی، انسان حامل امانت گرانقدری است که او را بر همه جهان هستی برتری داده و به مقتضای همان امانت سنگین، به مقام ممتاز خلیفه الهی در زمین رسیده است. آنچه در این اندیشه مورد نظر است توجه کافی و منصفانه به بعد اصلی انسان، یعنی گوهر جان و نفس ناطقه انسانی است و لذا بر شکل‌گیری حقیقت انسانی تأکید می‌ورزد چرا که عدم شناخت و

بی‌توجهی به این مهم، علت اصلی انحراف از مقام خلیفه الهی و سقوط در پست‌ترین حالات حیوانی به شمار می‌رود. به همین منظور، عرفا و شاعران و نویسندگان بزرگ، در هر موضوع و اثری، به این اصل وجودی بشر، نظری جدی داشته و همواره سعی در آموزش و تعلیم راه کسب معرفت و صعود به قله‌های منبع الهی را گوشزد می‌کنند و در این راه از بیان حکایات و تمثیل نیز بهره برده و راه را برای سالکان و رهروان طریقت هموار می‌نمایند.

مثنوی المعنویه الخفیه، نیز یکی از دست نوشته‌های نفیسی است که سراینده در آن، علاوه بر تبیین نکات و مضامین عرفانی، سعی بر آن داشته که با استفاده از آیات قرآن کریم و داستان‌ها و حکایات، به صورت تمثیل و با زبانی سهل و روان، جنبه تعلیمی خود را حفظ کرده و بحث تعالی روحی انسان را در سرلوحه کار خویش قرار دهد و پیوسته، مریدان خویش را به راه‌های کسب معارف و رسیدن به قله‌های منبع بشری رهنمون سازد. در این نسخه، شاعر با حالات و اصطلاحات عرفانی کاملاً آشنا بوده و خود یکی از جمله کسانی است که این حالات را درک کرده است و لذا آنچه می‌گوید صرفاً از جهت قول و نقل نیست و به مصداق «سخنی کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند» کلام روان و سلیس این شاعر عارف بزرگ قرن ۹، به مانند کلام مولانا، جذاب و دلنشین است.

## منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- بابایی، پرویز، ۱۳۸۴، کلیات خمسه نظامی گنجوی، مطابق با تصحیح: وحید دستگردی، انتشارات نگاه، تهران: چاپ و نشر بانک ملی ایران، چاپ پنجم، جلد ۲.
- ۳- پاینده ابوالقاسم، ۱۳۸۷، نهج الفصاحه همراه با فهرست موضوعی، ترجمه: محسن غرویانی، قم: انتشارات عصر ظهور، چاپ دوم.
- ۴- تربیت محمد علی، بی تا، دانشمندان آذربایجان، تبریز: انتشارات بنیاد کتابخانه فردوسی، چاپ دوم.
- ۵- تهرانی آقا بزرگ، ۱۳۷۳، مصنفات شیعه، ترجمه: و تلخیص الذریعه الی تصانیف الشیعه، به اهتمام: محمد آصف فکرت، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، جلد سوم، چاپ اول.
- ۶- جعفری محمدرضا، ۱۳۸۷، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: انتشارات معین، چاپ مهارت.
- ۷- خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۸۱، کلیات سعدی، تهران: انتشارات دوستان، چاپ سوم، چاپ گلشن.
- ۸- درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹، فهرستواره دست نوشته‌های ایران (دنا)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۹۲، ارزش میراث صوفیه، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ شانزدهم.
- ۱۰- زمانی، کریم، ۱۳۸۳، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ یازدهم، جلد ۱-۶.
- ۱۱- سجادی، سیدجعفر، ۱۳۹۳، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۲- طیب، مهدی، ۱۳۸۷، شراب طهور: سلوک در صراط مستقیم عرفان، تهران: نشر سفینه.
- ۱۳- فولادی، علیرضا، ۱۳۸۹، زبان عرفان، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۴- گلشنی بردعی زاده، ابراهیم، المعنویه الخفیه، قرن ۹، نسخه شماره ۵۱۹۵ دانشگاه تهران.
- ۱۵- گوهرین، سیدصادق، ۱۳۸۰، شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوار، چاپ ایران یکتا، چاپ اول، جلد ۱-۱۰.
- ۱۶- نراقی، ملا احمد، ۱۳۶۶، معراج السعاده، تهران: چاپ هما.
- ۱۷- نصیری، محمدرضا، ۱۳۸۴، زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران (از آغاز تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی)، تهران: جلد پنجم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۸- وحید دستگردی، حسن، ۱۳۸۸، شرفنامه نظامی گنجوی، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم، چاپ خاشع.
- ۱۹- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۴، کشف المحجوب، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
- ۲۰- همایی، جلال‌الدین، ۱۳۶۲، مولوی‌نامه: مولوی چه می‌گوید، تهران: جلد دوم، چاپ پنجم، انتشارات آگاه.

## مقالات:

- ۱- رکنی یزدی، محمد مهدی، فاطمه رکنی یزدی، «صبری، پایداری در برابر دشواری‌ها»، علوم قرآن و حدیث، مشکوه، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۹۱ (علمی، ترویجی)، از ۷۶ تا ۵۷.
- ۲- شاملی، نصراله، علی بنائیان اصفهانی، «تبیین میدان معناشناسی صمت (سکوت) در نهج البلاغه» علوم قرآن و حدیث، مشکوه، پاییز ۱۳۸۸-شماره ۱۰۴ (علمی-ترویجی) از ۱۷ تا ۴.
- ۳- صادقی، علی، «کیفیت تجلی حق تعالی در عرفان اسلامی»، ادیان - مذاهب و عرفان و معرفت، شهریور ۱۳۹۱، سال بیست و یکم، شماره ۱۷۷ (علمی- ترویجی)، از ۳۷ تا ۵۴.
- ۴- فریدی، مریم، تدین مهدی، «تجلی وحدت در مثنوی مولانا و تائیه ابن فارض» پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، علمی- پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۳، سال هشتم، شماره اول پیاپی، از ۷۸ تا ۵۹.
- ۵- ممتحن، مهدی، «آمیختگی ادبیات تعلیمی با ادبیات عرفانی در تمهیدات عین القضاة همدانی» ۱۳۹۳، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان ۱۳۹۳، سال ششم، شماره بیست و چهارم، از ۱۳۱ تا ۱۴۸.
- ۶- یلمه ها ، احمدرضا ، ۱۳۸۹، تجلی روزه در متون عرفانی ، فصلنامه تخصصی عرفان ، سال ششم ، شماره ۲۴ ص ۱۷۵-۱۸۹
- ۷- یوسفی، هادی، «خاموشی در مثنوی ودلائل آن»، ادب و زبان فارسی، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۲۳ دوره جدید (علمی - پژوهشی)، از ۳۴۹ تا ۳۸۷.